

سُقْلَمَه چَه‌ها

از دیروز تا امروز

نویسنده:

حسین قزلباش

سرشناسه	: قزلباش، حسین، ۱۳۴۲-
عنوان و نام پدیدآور	: سقلمه‌چی‌ها از دیروز تا امروز/ نویسنده حسن قزلباش.
مشخصات نشر	: شیراز: قشقای، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۲۸۴ ص: مصور: ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۲۸-۵۰-۱
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: سقلمه‌چی (طایفه)
موضوع	: Iranian tribe Sogholmechi
موضوع	: طایفه‌ها -- ایران -- شیراز
موضوع	: Clans -- Iran -- Shiraz
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۷ س ۷/ق ۷۲ DSR
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۶۳۲۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۴۰۴۵۶۶



سُقلمه‌چی‌ها

۱. دیروز تا امروز

نویسنده: حسین قزلباش

ناشر: انتشارات قشقای



نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۷

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۲۸-۵۰-۱ □ تیراژ: ۵۰۰ نسخه

صفحه‌آرا: مریم رعیتی □ طراح جلد: مهسا عیدی

چاپ و صحافی: دنا

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان



مرکز نشر: شیراز، خیابان پیروزی، انتشارات قشقای، تلفن: ۰۷۱۳۲۲۴۵۴۰۱

مراکز پخش: انتشارات تخت جمشید - انتشارات نگارستان ادب، تلفن: ۰۷۱۳۲۲۲۶۲۷۰

Web Site: www.parsnashr.ir
E-mail: nashershiraz@yahoo.com

فهرست مطالب

۱۱	 مقدمه
۱۵	 توضیحات
۱۹	 صله‌ی رحم
۲۰	 بحثی در مورد اصل و نسب
۲۰	 معیار واقعی در ارزش انسان
۲۱	 رابطه نسب و خویشاوندی در اسلام و قرآن کریم
۲۴	 اصل و نسب در روایات معصومین
۲۶	 شهدای گرانقدر سقلمه‌چی
۳۹	 آزاده سرفراز
۴۶	 کوهمره
۴۹	 سادات و نقش اجتماعی آن‌ها
۵۲	 بوم‌شناختی تاریخی و فرهنگی کوهمره‌های فارس (سرخ، جروق، نودان)
۵۹	 اثر شیرازی
۶۲	 ملابرفی

۶۴	 سقلمه چی
۶۴	 مناطق سقلمه چی نشین
۶۴	 تاریخ اسکان از زبان خیراله کریمی
۶۵	 ساختمان
۶۵	 دودو
۶۷	 کله گَه کاوک
۶۷	 چنارک
۶۷	 سیل زری
۶۸	 اسلام آباد
۶۸	 چشمه بردی
۶۸	 ملاحسینی
۶۹	 ریز محلات
۶۹	 اسلام آباد
۶۹	 امیرآباد
۶۹	 دودو
۶۹	 پستکوه (پشتِ کوه)
۷۰	 چنارک
۷۰	 ملاحسینی (سعادت آباد)
۷۰	 خاکه قندی
۷۰	 چشمه بردی
۷۰	 بید کُره

۷۰	تنگ سوزه.....
۷۱	زبان و لهجه سقلمه‌چی
۷۴	خانه‌ی بهداشت
۷۴	اولین‌ها
۷۷	ماجرای فرهاد گله‌خور
۷۹	عذرخواهی
۸۰	بهمن‌یگی
۸۳	معلم‌های سقلمه‌چی
۸۳	معلم کدخدا عوض کی
۸۴	ازدواج‌ها
۸۷	گروه‌بندی
۸۷	۱. سقلمه‌چی‌ها
۸۸	۲. دودویی‌ها
۸۸	۳. سادات
۸۸	۴. کوهمره‌ای‌ها
۸۹	۵. لُر‌ها
۸۹	۶. ترک‌ها
۹۱	شجره اسمی‌ها
۱۰۳	شجره کلانتری، بارانی، صفرپور و... ..
۱۱۵	شجره محمودی، نجفی، کریمی، قاسمی و... ..
۱۲۷	شجره امینی، فتحی و مرادی‌ها



۱۳۷	شجره بهاری، فرامرزی و.....
۱۵۱	شجره دودیی‌ها.....
۱۵۹	شجره سادات.....
۱۶۹	شجره رئیسی و آبسردی‌ها.....
۱۸۳	شجره غلامی، مهربابی، زارع و.....
۱۹۷	شجره رحیمی‌ها، کانصراله، کشاورزی، نظری و.....
۲۱۳	شجره رحیمی، حاجی‌زاده، بهاری، جعفری‌فرد.....
۲۲۳	شجره شیمی‌ها.....
۲۳۳	شجره عظیمی جعفری‌ها.....
۲۴۳	شجره رحیمی‌های گل‌محلی، رنجبر و کمالی‌ها.....
۲۵۵	شجره محبی، کیانی، گلستان‌ها.....
۲۶۵	شجره فرهادی، احمدی، رحیمی‌ها.....
۲۷۷	منابع.....
۲۷۹	تصاویر رنگی.....



﴿لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظيم﴾

ماجرا از آنجا شروع شد که پیرمردی هفتاد و چند ساله در منطقه‌ی «نوجین» فراشبند دنبال احشام «زالی‌خان زرگر» می‌گشت. به او گفته بودند زرگرها الآن در منطقه‌ی «سیاخ‌دارنگون» هستند. به «حاج» آمده بود و به جستجویش ادامه می‌داد.

پس از ساعاتی، فردی به او می‌گفت: «زرگرها چه کار داری؟ آن‌ها در منطقه‌ی «بید کُربه» هستند و هنوز مستقر نشده‌اند.» می‌گفت: «زالی‌خان قزلباش از اقوام قدیمی مادرم است، می‌خواهم آن‌ها را پیدا کنم.» به او گفته می‌شو: «یکی از اقوام آن‌ها در روستای «شیب جدول» است، آنجا بروید.» به روستای شیب جدول می‌روند. علی‌حسین طاهری علی‌کردی که مادرزنش زرگر است را پیدا نمی‌کنند. اسم و آدرسی نوشته، تحویل خانواده‌اش می‌دهند.

فردایش «حاج‌علی‌حسین»، آدرس را برداشته به منزل نادر، نوه‌ی مهدی زالی می‌آید. دو نفری به منطقه‌ی «کامفیروز»، روستای «بی‌مور» رفته و «حاج‌حسن نورمحمدی» را پیدا می‌کنند.

حاجی در معرفی خود می‌گوید: «فرزند شهباز از تیره‌ی معصوملوی صفی‌خانی قشقایی هستم. پدرم در یکی از خشکسالی‌ها که به سرحد می‌رفته در منطقه‌ی کامفیروز ماندنی شد. آن زمان کودکی بیش نبودم، اما همیشه به من سفارش می‌کرد اگر من مردم تو

می‌روی داخل طایفه‌ی زرگر، بُنکوی زالی‌خان قزلباش، اقوامت را پیدا می‌کنی! اکنون بعد از هفتاد سال دنبال شما می‌گشتم.»

مادر حاجی، «حوانساء» عمه‌ی مادرم و از تیره «علی‌گردی» بوده است. بعد از آشنایی اولیه، حاجی حسن و فرزندانش به «خانه‌خمیس سفلی» آمده‌اند و اقوام نزدیک خود مخصوصاً حاج مصطفی و دیگر فرزندان دایی‌ام، حاج علی‌قربان قزلباش را پیدا کردند.

بعد از آن موضوع که مربوط به سال ۱۳۹۲ شمسی می‌باشد، آمد و رفت و دید و بازدیدها ادامه دارد.

اسفند ۱۳۹۲ خبر رسید که مادرزن حاج حسن فوت کرده است. گروهی از شیراز و خانه‌خمیس برای تشییع رفتیم. ظهر در منزل پسرش اردوان نشسته بودیم. جلسه‌ی نسبتاً آرامی بود. از حاج مصطفی پرسیدم: «حاجی، جد مشترک مادری من و پدری شما اول رضاقلی است و بعد از مرتضی. دیگر چه کسانی را می‌دانید؟» گفت: «علی‌قلی و بعدش هم نجف‌قلی. نسل نجف‌قلی را بیان کرد؛ گروه حاج علی‌قربان، گروه حاج ایاز غلامی و گروه گران‌قلی غلامی»

تعجب کردم عجب! این سه گروه از یک نسل‌اند و تقریباً کسی نمی‌داند. با اشتیاق روی برگه‌ی کاغذی، شجره‌ی نجف‌قلی را نوشتم. با خود گفتم اگر این مطالب را حاج مصطفی نمی‌گفت بعد از ایشان هم، کسی سر در نمی‌آورد و بعد از وفات چنین اشخاصی چقدر مطالبی که از بین می‌رود و ناگفته و نوشته باقی می‌ماند. همین‌طور که افراد زیادی بودند که اطلاعات خوبی داشتند و نوشته‌ها را از بین رفتند.

تصمیم گرفتم حالا که خداوند فرصت خوبی به من داده، شجره‌نامه‌ی زرگر خودمان را بنویسم.

از نسل مشهدی اُرُج شروع کردم. بعد نسل فتحعلی و همچنین نسل آقاخان‌بگ. همین‌طور زرگرهای هم‌جوار طایفه‌ی آردکیان و...

حیفم آمد که علی‌گردی‌ها را ننویسم؛ چون هم مادرم علی‌گردی است و هم پنج سال دوره‌ی ابتدایی را در طایفه‌ی علی‌گردی به مدرسه رفتم. اول و دوم ابتدایی را شاگرد

آقای سردار نامداری قره‌قانی، و سوم تا پنجم را نزد آقای قربان‌علی طالبی بهمن‌بیگلو بودم. پس چرا آن‌ها را ننویسم؟ آیا این کم‌ترین قدردانی از طایفه علی‌گردی نیست؟ شروع کردم. اول از «مؤمن‌لوها» و بعد «مولالی‌ها». سپس «خورشیدبیگلوها» و نهایتاً از «مال‌احمدی‌ها».

خوب که جلو رفتم، به فکر طایفه‌ی «سُقلمه‌چی» از کوهمره سرخی افتادم. به نظر رسید که تعداد ازدواج‌های ما با سقلمه‌چی‌ها به حدود ۵۰ مورد می‌رسد. خویشاوندی ما زرگرهای کوهمره (فارسیمدان) با آن‌ها از این هم بیش‌تر است.

اندیشیدم که مگر غیر از این است که سال‌های زیادی از عمرم را در مناطق زیبای سقلمه‌چی گذرانده‌ام. مگر کم سال‌ها آن‌ها با ما، شادی و غم‌هایشان را تقسیم کرده‌اند؟ مگر خاطرات کردکم من از مناطق گردنه‌ی گلستانک، پست‌کوه، گردنه‌ی گچی، چاه‌شیرین، تنگ سورمه، مخمصه‌ی بیدکُربه و خاکه‌قندی فراموش شدنی است؟ مگر خاطرات و محبت‌های در طایفه در عروسی و عزا، خوشی و ناخوشی از ذهن‌ها زدودنی است؟ مگر صله‌ی رحیم‌بای مشهدی جعفر و ریاست متواضعانه‌ی برادرش حاج عباس‌قلی شریفی و بزرگواری‌های سید محمد رضا موسوی و کاکاخان عظیمی و مشهدی عبدل رحیمی، صرف‌نظر کردنی است؟ مگر شباش گفتن‌های زیبای مشهدی خان‌جان فتحی و رفاقت‌های مرحوم پدرم با مشهای قربان‌علی و قاسم صفرزاده و عبدالحسن بهاری و حاج علی‌آقا عسکری قابل اغماض است؟ مگر نه این‌که پدرم جان خود را در راه رفاقت و دلجویی از دست داد و بعد از گذشت بیست و سه سال، هنوز یادم نرفته که کودک چهارساله‌ای بودم که جنازه پدرم را بر تالابی در کنار پایه‌های چادر سیاه درست کرده بودند گذاشتند و از تپه‌های خاکه‌قندی برای غلای دادن به رودخانه قراقاج سرازیر شدند. به یاد دارم خانه که خلوت شد من هم به دنبال آن‌ها راه افتادم و یکی از همین سقلمه‌چی‌ها مرا که در پی افراد روان بودم به خانه‌ی عمو زیاد در «لَه‌مَکی» بُرد تا چند روز در خانه‌ی آن‌ها بودم، و وقتی که احشام به پست‌کوه دودو رفت، آن‌جا مرا به خانه بردند؟